

نکاتی دربارهٔ آموزش هنری

در جامعه ما، متأسفانه تاکنون، نسبت به آموزش هنری بررسی‌ای در خور و کافی صورت نگرفته، حال آنکه با توجه به تحول همه‌جانبه سالیان اخیر، توجه باین مسئله نیز لازم مینماید.

«آموزش هنری» جزئی ازارکان آموزش و پرورش در کشورهای پیشرفته است. در آنجاها يك بررسی دائمی درباره آموزش هنری انجام میگیرد. این بررسی پیرامون «نوع» آن آموزش دورمیزند نه در مورد بودن یا نبودن آن در مفهوم «آموزش هنری» تاکنون تفسیرها و تعاریف گوناگونی آورده شده است: گاهی آنرا به مفهوم آموزش «يك هنر خاص»، مثلاً موسیقی، بکاربرده از طرز تربیت يك نوازنده یا يك «معلم موسیقی» صحبت کرده‌اند.

— گروهی دیگر تعبیر کلی‌تری عرضه میکنند: آنها رابطه انکارناپذیری را مابین تمام هنرها قائل شده و معتقدند که فرد باید بر تمام رشته‌های هنری تسلطی همه‌جانبه یابد، تا بتوان او را «تربیت شده هنری» شناخت. این گروه، مجموعه‌ای از نقاط اوج هنر کلاسیک را، مانند «تمدن یونان»، «رسانس ایتالیا»، «تطور موسیقی آلمانی»، نقاشی هلند، درامهای شکسپیر، معنویات فرانسه

و غیره، «پایه تربیت هنری» میدانند. و اینکه این تفسیر تا چه اندازه بتواند موافق شرایط نیای امروزی باشد، مورد بحث و گفتگوی عده زیادی قرار گرفته. و بالاخره تفسیری دیگر، که امروزه هر چه بیشتر مورد توجه «شوراهای جدید قوانین آموزش و پرورش» قرار میگیرد، بر این اصل تکیه میکند که بنای «آموزش هنری» باید بر پایه مردم و زندگی مردم طرح ریزی شود، بدون آنکه به «برنامه مشخصی» اشاره گردد. یک هنرمند و بگفته بهتر «تربیت شده هنری»، حائز کیفیتی خلاق و ابداع کننده است، خود کار و فعال است، دارای تمام قدرت های جسمی در طرحی بیدار است؛ فانتزی و احساس او زنده و تحرك پذیر است؛ تمرینات ریتمیک و ژیمناستیک، رقص و ورزش، فنون و حرف دستی مانند نخ ریزی، بافندگی، کوزه گری، آهنگری و هنرهای ظریفه از جمله نواختن انواع سازها.

نقاشی و مجسمه سازی و حکاکی و غیره را انجام داده به تمامشان تسلط یافته است، در نتیجه او بر احتی و آزادی در پی یافتن سلیقه و استعداد خود بر میآید و وقتی آنرا یافت و انتخاب کرد با اشتیاق و ابتکاری خلاق بحد کمال پیش خواهد رفت. بزبانی دیگر، هنرمند در دنیائی که تخصص اصلی مهم و هدفی اصلی شده است، بیشترین و بزرگترین توفیق را بچنگ خواهد آورد. بدیهی است که یک چنین هنرمندی، با تمرینهای همه جانبه قبلی قادر خواهد بود در هر جمعی مناسب و موافق باشد، او میتواند در بازی، رقص، ورزش، خواندن آواز جمعی، همتوازی بازی بر روی صحنه و غیره، یعنی در هر جا که لازم باشد، خود را با هارمونی کامل سازگار کند.

کسی که در کار خود مبتکر، و نه مانند ماشین مقلد، است، همواره می تواند در زندگی کامیاب و برای جامعه فردی مؤثر و کارآمد باشد.

آموزش کارهای دستی - که خود جزئی از آموزش هنری است، باید بصورتی بازی گونه از سنین کودکی آغاز شده بتدریج پرورش یابد. از نونهالی که دستهای خود را بکار نینداخته است، نمیتوان انتظار داشت که در آینده هنرمندی کامل و بالغ شود. گوتته، «هنر» و «فن» را بسیار بهم نزدیک میدانست. او «فن» را هنر سخت و محدود و هنرهای زیبا را هنرهای آزاد مینامید.

آموزش ابتدائی ، بدون تردید باید شامل رقص ، آواز بخصوص بر زمینه‌های فولکلوریک باشد.

«بلا بارتوک» (Bela Bartok) در مورد فولکلور گفته است: «ملودی‌های محلی (فولکلور) نمونه‌هایی عالی و کامل هنر هستند، من آنها را در ردیف شاهکارهای بزرگی مانند سونات موزار یا فوگه باخ می‌شناسم.» هر چند که ممکن است اشعار و آهنگهای فولکلوریک بچگانه و ابتدائی بنظر برسند، مع هذا نباید فراموش کرد که همین اشعار و آهنگها رابطه‌ای انکارناپذیر بین انسان و طبیعت را بازگو میکنند، آنها از آداب و رسوم انسانها سخن می‌گویند، افسانه‌ها، اشعار، آهنگها و رقصهای فولکلوریک و عامیانه، اسناد و شواهد زنده مراحل اولیه ضمیر خود آگاه‌اند.

کوتاه می‌گوید: «تا هر جا و بهر سو که دنیا ترقی کند، کودکان باید اینراه را از آغازش ببینند و هر يك شخصاً سیر تکاملی تمدن را طی کند.» «رومانو گواردینی» (R. Guardini) به سال ۱۹۵۶ موقیعت هنر را در دنیای صنعتی چنین توجیه کرده است: «انسان امروزی در محاصره اجتماع - روز بروز از مظاهر طبیعت مانند آتش، چشمه، درخت و غیره دورتر و دورتر میگردد: هر روز که میگردد، مفهوم کلمات مربوط به طبیعت برایش گنگ‌تر و نامفهوم‌تر میگردد و این «گنگی و نامفهومی» نوع «لمس موجودیت برایش بارمغان می‌آورد. مواجهه شدن او با دنیا جز با سخن ممکن نیست.» سخن را «ابزار تفکر» مینامند، بدین ترتیب «موجودیت» ما رفته رفته تو خالی میگردد.

فقدان دنیای اعجاب انگیز طبیعت و افسانه‌ها، زندگی کودکان شهری ما را بی‌رنگ و تو خالی از هیجان نموده است و از همین رو احساسات و نیروی تخیل این کودکان ناقص و تکامل نیافته خواهد ماند.

کمبود وحشتناک دیگری که بچه‌های شهری را تهدید میکند حرکت است.

کودک نوزاد ابتدا دستها و پاهایش را حرکت میدهد ولی بعداً این حرکات بتدریج توسعه یافته و او بیاری حس کنجکاوی و غریزه خویش دست بتجربیات وسیعتری میزند. او به اشیاء محیط خود دست میکشد، آنها را میگیرد و هر

چه که قدرت بدنی او افزونتر گردد، حرکاتش نیز کاملتر میشود. پیش خود راه رفتن، دویدن، پریدن، خزیدن، کشیدن و بالا رفتن را میآموزد. او حتی حرکاتی انجام میدهد که بنظر بزرگترها زائد میآید مانند چرخیدن، روی سر ایستادن و غیره. او با اصرار و اشتیاق زیاد راه رفتن بادستهارا تجربه میکند. باین ترتیب کودکان غیر شهری خیلی زود با رقص و موسیقی محلی خود آشنا میشوند، به رقصهای دسته جمعی میپردازند و با طبلها همنازی میکنند. این جوانان کوچک پای خیلی زود آغاز به نواختن نی میکنند، در حالیکه کودکان شهری از تمامی این تجربهها بی بهره اند و فراگیری حرکاتشان به آنچه یک شهری نیاز دارد محدود میشود... ورزش و تربیت بدنی منظومه برنامه آموزش و پرورش نیز آنقدر کم و ناقص است که دردی را دوا نمی کند، شاید اگر این برنامه کامل میبود، بازهیچگاه نمیتوانست جای «دنیای حرکات رقص» کودکان را بگیرد. رقص و حرکاتی که ابتدائی ترین وسیله بیان و نمایانگر احساسات بشر است، در کودکان قدرت بیان بیشتری خواهد یافت اگر بزرگترها به این دنیا و به این «زبان» توجه بیشتری نشان دهند.

این نکته نیز گفتنی است که تعلیم بالت بهیچوجه قادر بر رفع این فقدان در دنیای کودکان نیست، زیرا بالت هنر و حرفه بزرگترها است و اشتیاقی را در دنیای کودکان بر نمی انگیزد. رقص کودکان، همچنانکه رقص قبایل بدوی، ابداً نباید جنبه نمایشی داشته باشد. در اینجا احساس رقصنده و ارضاء باطنی او از رقص مهم است نه برداشت و التذاذ تماشاچی.

گفتیم که کودکان هر نوع حرکتی را مانند دویدن، پریدن، چرخیدن و غیره... را تجربه میکنند ولی حرکات موزون قرار دادن بدن در فورمهای مختلف، انواع پرش و راه روی موزون را نمی شناسند، تنها بوسیله و بیاری ریتمهای مختلف میتوان بآنان برای درک انواع دینامیک حرکتی، کمک نمود. منظور از بیان اهمیت رقص و آواز و کلمات، اشاره به مکتب «کارل ارف» (Carl Orff) است که باتکیه بر نکات حیاتی باله، روش تازه ای برای آموزش موسیقی عرضه میکند. این روش در کشورهای پیشرفته جزئی از تعلیم و تربیت و آموزش همگانی کودکان بشمار می آید.

شیدا قره چه داغی